

حکمت اشراقی از منظر



دکتر نجفقلی حبیبی

اشاره

دکتر نجفقلی حبیبی شرح تلویحات ابن کمونه را در سه جلد تصحیح کرده‌اند که به‌زودی از سوی موسسه میراث مکتوب منتشر خواهد شد. آنچه پیش روی شماست قسمت‌های از مقدمهٔ مصحح بر کتاب یاد شده است.

سخن ابن کمونه در تشریح چگونگی کار خود در شرح تلویحات

شارح، ابتدا با اشاره به اهمیت و نیز موجز بودن کتاب تلویحات سهروردی، که از او به «امام علامه» تعبیر کرده است، می‌گوید تا آنجا که او خبر دارد شرحی بر این کتاب نوشته نشده است و چون گروهی از بزرگان با فضل از او خواسته‌اند که آن را به‌گونه‌ای شرح کند که در آن، هم از اطناب مُمَلّ اجتناب شده باشد و هم از ایجاز مُخَلّ، به دو سبب از پذیرفتن عذر خواسته است: گرفتاری‌های بسیار که مانع از پرداختن به این کار می‌شود و کمی سرمایه علمی برای این کار بزرگ. بعلاوه هوشمندان (ارباب الفطانة) از شرح مورد تقاضا بی‌نیازند، چه، آنان با تأمل در کتب مفصّل به آسانی می‌توانند بر مقاصد کتاب آگاهی یابند؛ اما اصرار در خواست‌کنندگان او را به موافقت واداشته است. می‌گوید در حین گرفتاری‌ها (که البته از آنها نام نمی‌برد) بدون فرصت بازبینی و «تنقیح» معانی و «تهذیب» الفاظ، شتابزده این شرح را آماده کرد است؛ شرحی که در بر گیرنده همه مباحث تلویحات و با رعایت نظم و ترتیب همان کتاب است.

مدرسه حکماء عزالدوله

شرح حکمت الاشراق

میرزا محمد باقر
مجلسی

تألیف
۱۲۸۰

نحوه تبیین ابن کمونه از
تصور و تصدیق، که تصدیق
را هم تصور دانسته و
به لحاظ خصوص حکم،
تصدیق خوانده، مورد توجه
قطب‌الدین شیرازی در
شرح حکمة الاشراق و نیز
ملاصدرا در رسالۃ التصور و
التصدیق قرار گرفته.

نحوه تبیین ابن کمونه از تصور و تصدیق، که تصدیق را هم تصور دانسته و به لحاظ خصوص حکم، تصدیق خوانده، مورد توجه قطب‌الدین شیرازی در شرح حکمة الاشراق^۷ و نیز ملاصدرا در رسالۃ التصور و التصدیق قرار گرفته و آن نظریه را به تفصیل باز نموده است.^۸ نکته مهم دیگری که او در این مبحث مورد توجه خاص قرار داده، این است که «علم» مورد قسمت در اینجا که می‌گوییم: «علم یا تصور است یا تصدیق»، باید به «متجدد - نو شونده» مقید شود، تا علم باری و مفارقات که ثابت و حضوری است از آن خارج شود. و این مطلب نیز مورد توجه ملاصدرا قرار گرفته و در آغاز همان رساله به آن پرداخته است، هر چند ملاصدرا از آن، به «علم حادث» و «علم حصولی انفعالی» تعبیر کرده است.^۹ منظور از «علم متجدد» اصطلاحی که ابن کمونه آن را مطرح و مفهوم سازی کرده است همان علم حصولی است که در توضیح آن گفته است: حالت قبل از علم با حالت بعد از آن فرق می‌کند^{۱۰} و خلاصه سخن او این است که «علم تحصیل است نه از اله»^{۱۱}.

از مطالب قابل توجه این تلویح، بحث تعریف منطق است که مجموعاً سه اصطلاح برای آن بکار برده‌اند: «علم»، «ابزار قانونی» و «ترازو». ابن سینا در الاشارات از آن به ابزار قانونی (آلة قانونیة) و علمی که به وسیله آن ضروب انتقال از امور حاصل به امور مورد طلب و جستجو آموخته می‌شود (علم يتعلم منه ضروب...) دانسته است^{۱۲} و بعدها ملاصدرا به پیروی از غزالی در کتاب القسطاس المستقیم^{۱۳}، از آن به ترازو (قسطاس) تعبیر کرده است^{۱۴} و سهروردی آن را ابزار (آلة) علوم البته غیر از خود علم منطق دانسته، اما نسبت به علم مطلق، منطق را یکی از جزئیات آن دانسته است و در واقع به دو اعتبار به منطق نگریسته است، یکبار به اعتبار یکی از علوم جزئی و بنا بر این علی‌القاعده باید جنبه معرفتی داشته باشد؛ بار دیگر به اعتبار ابزاری که از این حیث جنبه معرفتی ندارد و حیثیت آن حیثیت ابزاری است. با این حال می‌گوید اعتبار علمیت منطق اعم است از ابزاری بودن آن و این یعنی آنکه، علم بودن آن، یک مفهوم کلی و عام است که شامل علم ابزاری هم می‌شود و این هر دو از باب اشتغال کلی بر جزئی، قابل جمع‌اند. سهروردی در التلویحات بیان ابن سینا را در الاشارات بکار برده و منطق را علمی معرفی کرده است که اصناف ترتیب انتقال... در آن آموخته می‌شود و شاید مراد او همان باشد که از المشارع شرح داده شد.

در تلویح دوم، اقسام دلالات لفظ از مطابقه و تضمن و التزام و وجه حصر دلالات در سه قسم مذکور تبیین شده است.

و در تلویح سوم، که در لفظ مفرد و مرکب است، ضمن توضیح عبارات متن و پیشنهاد یک عبارت جایگزین به منظور رفع اشکال و ابهامی که در عبارت مصنف به آن اشاره کرده، به تقسیم الفاظ مفرد و تعریف آنها و نیز چگونگی حصر آنها در «اسم» و «کلمه» و «ادات» پرداخته است. در اینجا، مباحث و اشکالاتی که در افعال مضارع و کلماتی چون «أمس» و «مقدم» مطرح است، مورد بررسی قرار گرفته‌اند. در پایان تلویح، اقسام دیگری از تقسیمات اسم، مانند «اسم مُحصل» مثل «بینا»، و «اسم معدول» مثل «نابینا»، اسم «قائم» مثل «انسان»، و اسم «مصرف» مثل «الانسان» که نظیر اسم منصرف و غیر منصرف در علم نحو است، و اسم «مرکب تام» مثل «حیوان ناطق» (مرکب از اسم و اسم، یا اسم و کلمه) و «مرکب ناقص» مثل «زید در» (اسم و ادات یا کلمه و ادات) مورد بحث قرار گرفته‌اند.

در تلویح چهارم، مبحث کلی و جزئی مطرح شده است.

در تلویح پنجم، نسبت اسماء به مسمای آنها و به عبارتی نسبت الفاظ به معانی آنها مورد بحث است.

تلویح ششم، در موضوع و محمول است و در آن چند مطلب مهم مورد بحث واقع شده‌اند: یکی تعریف موضوع و محمول؛ دیگری رد این پندار که حقیقت موضوع همان حقیقت محمول است و اگر چنین باشد، حمل شیء بر خود لازم می‌آید که یک عمل لغو و بی‌فائده است؛ پس از آن اقسام حمل و برخی احکام آنها آمده است.

در تلویح هفتم، تعریف ذاتی و عرضی و معیار تشخیص هر کدام بیان شده است.

در تلویح هشتم، مباحث کلی «مقول در جواب ماهو» مطرح شده است و شارح در آغاز بحث، اقسام مطلوب به «ماهو» را نه قسم و با توجه به متن، احکام متفاوت هر یک را تبیین کرده است.

و در تلویح نهم، الفاظ خمس مفرده یعنی کلیات خمس مورد بحث است. شارح ابتدا تذکر داده است که در

دوره احکام عزالدوله

کلیات خمس و تعریف موضوعاتی نظیر آنها که در این کتاب مطرح شده‌اند، باید عبارت «من حیث هو کذل» اضافه شود مثلاً در تعریف «جنس» که گفته‌اند: «الکلی المقول علی اشیاء مختلفه الحقائق فی جواب ما هو» باید قید «من حیث هو کذل» اضافه شود تا از اشتباه در مواردی که یک چیز مثلاً به یک اعتبار «جنس» است و به اعتباری دیگر «نوع» یا «عرض خاص» یا «عرض عام»، جلوگیری شود. و بعد نوع حقیقی و اضافی و جنس الاجناس و نوع الانواع به اختصار مطرح شده و شارح در مورد سخن سهروردی که «جوهر» را برای جنس الاجناس مثال آورده است می‌گوید سهروردی در این سخن، مسلک مشهور را آورده و گرنه او «جوهر» را «جنس» نمی‌داند. سپس وجه انحصار محمولات در پنج (سه) ذاتی یعنی جنس و فصل و نوع، و دو عرضی که عبارتند از عرض عام و خاص) و تعریف و اقسام و احکام هر یک بیان شده است.

و در تلویح دهم، احوال و خواص هر یک از کلیات خمس مورد بحث است، مثل این که یک کلی، به اعتباری طبیعی، و به اعتباری دیگر منطقی، و به اعتباری عقلی است؛ و یا کیفیت اطلاق هر یک از ذاتیات سه گانه جنس و فصل و نوع، بر افراد خود به تشکیک است یا به تواطی.

مرصد دوم: در قول شارح و در سه تلویح سامان یافته

است:

تلویح اول، در «حد» است که در آن تعریف حد، و کیفیت ترکیب آن و نیز غرض اصلی از حد توضیح داده شده که عبارت است از تصور کُنه شیء چنان که هست. و پس از آن شرطهای «حد» تبیین شده است، مثل این که ایجاز و اطناب در حد جایز نیست. شیخ اشراق، با اقتباس از اشارات سخن کسانی را که «ایجاز» را در تعریف حد آورده‌اند^{۱۵}، خطا می‌داند و می‌گوید: «ایجاز» یک مفهوم اضافی و نسبی است که ممکن است چیزی نسبت به چیزی «وجیز» باشد و نسبت به چیز دیگر «طویل» و آوردن چنین مبهمانی در تعریف جایز نیست. این نحو تلقی از حد، در این کتاب است و گر نه، سهروردی در حکمة الاشراق، حدود حقیقی را که بر مبنای مشائیان، مرکب از جنس و فصل است غیرممکن می‌داند و گفته است، تعریف با اموری که اجتماع آنها خاصّ یک شیء است میسر است^{۱۶}. سهروردی در آخر این تلویح، با توجه به توضیح شارح، بر آن است که شناخت کُنه حقیقت یا تمایز اشیاء، منحصر در جنس و فصل نیست و توضیح می‌دهد که ما خود جنس و فصل را بدون حدّ و رسم تعریف کردیم زیرا هنوز حدّ و رسم شناخته نبود، چون «حد» یا «رسم» پس از شناخت جنس و فصل تعریف می‌شود.

تلویح دوم، در رسم و اقسام آن و مسائل متعلق به آن است.

تلویح سوم، در تبیین وجوهی از خطا است که ممکن است در هر یک از حد و یا رسم و یا مشترک در هر دو رخ دهد و نسبت به خطر افتادن در این دام، هشدار و پرهیز داده شده است. مثل این که در تعریف حدی، لوازم عام را به جای جنس در تعریف بکار گیرند و یا جنس را با نوع تعریف به حد کنند و یا جنس را با جنس و امثال اینها؛ و یا ارتکاب خطاهای مشترک بین حد و رسم، مثل تعریف شیء به خودش و یا تعریف شیء به چیزی که در معرفت و جهالت با آن مساوی است؛ و همچنین مواردی از این قبیل که رعایت آنها در تعریف بسیار مهم است و آدمی را از افتادن در دام مغالطه حفظ می‌کند. در واقع مغالطات در تصورات، در این تلویح مطرح شده است و مغالطات در

تصدیقات در آخر بخش منطق آمده است.

مرصد سوم: در ترکیب خبری و در چهار تلویح سامان یافته است:

تلویح اول، در بیان انواع قضایا و اقسام و احکام هر یک از آنهاست: مراتب وجود از عینی و ذهنی و لفظی و کتبی؛ تعریف قضیه؛ اقسام آن، مثل حملیه و اجزاء آن - موضوع و محمول؛ شرطیه و اجزاء آن - مقدم و تالی؛ اقسام شرطیه از متصله و منفصله، و این مطلب که تکرر قضیه شرطیه متصله به تکرر قضایای تالی است نه مقدم، و تکرر قضیه حملیه به تکرر حرف عطف یا قائم مقام آن است در موضوع یا محمول؛ کیفیت انحلال قضایای شرطیه؛ ایجاب و سلب در قضایای حملیه و شرطیه؛ کیفیت انقلاب متصله به منفصله و بالعکس؛ اقسام منفصله از حقیقیه و مانعۀ الجمع و مانعۀ الخلو؛ کیفیت قلب متصله و منفصله به حملیه، از جمله مباحث این تلویح هستند.

تلویح دوم، در قضایای مخصوصه و مهمله و محصورات اربعه و سور قضایا؛ قضیه مهمله و احکام آن، سور قضایای شرطیه، کلی و جزئی و مهمله در قضایای شرطیه و احکام آنها، از جمله مباحث این تلویح اند. تلویح سوم، در لواحق قضایا و برخی ترکیبات و احکام آنهاست، مثل «انما» و امثال آن، کیفیت قلب متصله به منفصله یا متصله دیگر با حذف ادوات، اقسام شرطیات مرکبه و ادوات و احکام و لوازم آنها.

تلویح چهارم، در عدول و تحصیل است و مطالب مطرح شده در آن عبارتند از: تعریف قضایای محصله و معدوله، رابطه و مکان رابطه و نقش آن در قضیه، فرق بین سالبه بسیطه و موجه معدوله، قضیه عدمیه (که از نظر شارح نیز بحث مطلوبی نیست چون به اختلاف لغات مختلف می شود)، توجه دادن شارح به این نکته که بحث در معدولۀ المحمول است که معتبر است نه معدولۀ الموضوع. آخرین مبحث این تلویح، در «ضابط حمل» است که رعایت ده موضوع در آن شرط است که عبارتند از: موضوع، محمول، اضافه، قوه و فعل، کثرت و قلت، کل و جزء، مکان، زمان، مصرف ربط، و دهم، شرط.

مرصد چهارم: در جهات قضایا و در پنج تلویح تنظیم شده است:

تلویح اول، در جهات یعنی وجوب و امتناع و امکان. باید توجه داشت که امتناع نیز داخل در ضرورت است و در واقع جهات دو قسم است: جهت ضرورت و جهت امکان. مباحث دیگر این تلویح از این قرارند: فرق بین جهت و ماده، مکان جهت و حرف سلب و سور در قضیه، اقسام شش گانه قضایای ضروری اعم از مطلق و مشروط (مشروط به مادام الذات یا صفت، یا وقت معین یا وقت نا معین و یا بشرطی در محمول)، قضایای دائمه، قضایای ممکنه، امکان عام و امکان خاص (توضیح این مطلب که واجب داخل در امکان عام می شود)، مکان جهت که باید مقدم بر ادوات سلب باشد.

یکی از مباحثی که سهروردی در آن نوآوری کرده و در دو موضع در این کتاب، یکی در همین مرصد چهارم در جهات^{۱۷} و دیگری در مرصد ششم در اواخر کتاب، در ضوابط^{۱۸} و نیز به تفصیل در حکمة الاشراق (مجموعه دوم مصنفات، ص ۲۹) به آن پرداخته است، موضوع بازگشت همه نسبتها به ضروریه، و ضروریه نیز به ضروریه بحسب الذات است. صورت مسأله به این گونه است که جهات وجوب و امکان و امتناع را، جزء محمول قرار می دهیم و در این حال دیگر جهت نیستند بلکه جزء محمولند و نسبت محمول برای موضوع فقط، ضرورت خواهد بود و سهروردی در حکمة الاشراق، آن را «قضیه بتانه» نامیده است.

تلویح دوم، در تلازم قضایای دارای جهت است که برخی ملازمند و متعکس و برخی بین آنها لزوم هست اما عکس نیست که در جدول نشان داده شده است.

تلویح سوم، در مقول بر «کل» و فرق بین قضایای مطلقه و موجهه: تعریف قضیه‌ای که در آن «مقول بر کل» هست، مثلاً وقتی می گوئیم «کل ج ب» مقصود کلی نیست چون «کل» جای «کلی» قرار نمی گیرد و...؛ شارح برای قضیه‌ای که در آن مقول بر کل هست دوازده شرط در باب موضوع دسته‌بندی کرده است و دوازدهمین شرط، آن است که مقصود از «ج» در «کل ج ب»، اصطلاح فارابی یعنی ج بالقوه، نیست بلکه مقصود اصطلاح ابن سینا یعنی ج بالفعل است. در باب محمول نیز شروط دیگری است؛ صورت‌های دیگر قضایای موجهه و مطلقه و وقتی به وجودیه و احکام و لوازم آنها، از جمله در سلب و ایجاب در قضیه‌ای که در آن «مقول بر کل» هست، به تفصیل



مباحثی که سهروردی در آن نوآوری کرده و در دو موضع در این کتاب، یکی در همین مرصد چهارم در جهات و دیگری در مرصد ششم در اواخر کتاب، در ضوابط و نیز به تفصیل در حکمة الاشراق (مجموعه دوم مصنفات، ص ۲۹) به آن پرداخته است، موضوع بازگشت همه نسبتها به ضروریه، و ضروریه نیز به ضروریه بحسب الذات است.

مدرسه حکماء عزالدوله

قدوة الحکماء عزالدوله و الدین

مورد بحث قرار گرفته است.

تلویح چهارم، در تناقض و تعاریف آن، شروط تناقض، و مباحث متعدد متعلق به تناقض در اقسام قضایا، تقریباً به تفصیل بیان شده است. دو قضیه متضاد و متداخل و داخل تحت التضاد، ضمن یک جدول باز نموده شده است. نقیض اقسام قضایای مطلقه و موجهه مورد بحث قرار گرفته است.

تلویح پنجم، در عکس قضیه است و همچون تناقض، عکس قضایای مختلف موجهه و کیفیت آنها مورد بحث قرار گرفته است. قضایای شرطیه متصله در عکس و نقیض مثل قضایای حملیه است. عکس نقیض و مسائل و احکام مختلف آن، آخرین موضوع این تلویح است.

مرصد پنجم: در ترکیب حجت‌ها و در سه مطلع بیان

شده است:

مطلع اول، در حقیقت حجت و صور و مواد و احوال آنها است و در ضمن ده تلویح تبیین شده است:

تلویح اول، در حجت و مبادی و تقسیم صور آن است. اقسام حجت عبارت است از قیاس و استقراء و تمثیل. شارح ابتدا وجه حصری برای حجت در اقسام سه گانه نقل کرده و سپس خود آن را رد کرده است. تعریف قیاس و مقدمات و حدود و نتیجه، تقسیم آن به اقترانی و استثنائی و تعریف و اقسام هر یک از اقترانی و استثنائی، اشکال چهار گانه و شروط انتاج هر یک از آنها، و ضروب منتج و عقیم از مباحث این تلویح‌اند.

در تلویح دوم، ابتدا مقدمات قیاس تشکیل شده از قضایای موجهه دارای یک جهت و یا دارای چند جهت که به آنها مختلطات گفته می‌شود، توضیح داده شده و سپس چگونگی منتج بودن مختلطات و کیفیت تابعیت نتیجه، نسبت به مقدمات و احکام مختلطات در اشکال اربعه، بیان شده است.

سهروردی در اینجا در باب شکل دوم نظر خاصی داده است، می‌گوید: شکل دوم بالذات و بصورت مطلقه نتیجه نمی‌دهد، بلکه فقط با اعتبار جهات است که نتیجه می‌دهد.

با توجه به سخنان سهروردی درباره دور بودن شکل چهارم از قیاس، و بالذات نتیجه بخش نبودن شکل دوم، معلوم می‌شود او سه موضوع را برای حذف یک شکل یا بی‌اعتبار بودن آن و در نتیجه متعرض نشدن به برخی اشکال و مختلطات آنها، ذکر کرده است: یکی صعوبت و کلفت در فهم بخصوص در مختلطات که دیگران نیز بخصوص در مورد شکل چهارم گفته‌اند؛ دیگر آن که قیاس بودن یک شکل مثل شکل چهارم از طبع دور است و این غیر از صعوبت و کلفت است؛ و سوم بالذات و بصورت مطلقه نتیجه بخش نبودن است، چنان که در شکل دوم چنین است که فقط با لحاظ خصوصیت جهت و ماده نتیجه می‌دهد نه بدون آن.

در تلویح سوم، اقسام پنج گانه ترکیب قیاس از شرطیات: از دو متصله، دو منفصله، یک متصله و یک حملیه، یک منفصله و یک حملیه، یک متصله و یک منفصله بیان شده است.

تلویح چهارم، در قیاس استثنائی است: پس از تعریف قیاس استثنائی، اقسام ترکیبات آن و شروط منتج بودن آنها بیان شده است.

تلویح پنجم، در قیاسات مرکبه است که می‌گوید قیاس ساده از دو مقدمه تشکیل می‌شود و کمتر یا بیشتر از دو

بسم الله الرحمن الرحیم
مورد بحث قرار گرفته است.
تلویح چهارم، در تناقض و تعاریف آن، شروط تناقض، و مباحث متعدد متعلق به تناقض در اقسام قضایا، تقریباً به تفصیل بیان شده است. دو قضیه متضاد و متداخل و داخل تحت التضاد، ضمن یک جدول باز نموده شده است. نقیض اقسام قضایای مطلقه و موجهه مورد بحث قرار گرفته است.
تلویح پنجم، در عکس قضیه است و همچون تناقض، عکس قضایای مختلف موجهه و کیفیت آنها مورد بحث قرار گرفته است. قضایای شرطیه متصله در عکس و نقیض مثل قضایای حملیه است. عکس نقیض و مسائل و احکام مختلف آن، آخرین موضوع این تلویح است.
مرصد پنجم: در ترکیب حجت‌ها و در سه مطلع بیان شده است:
مطلع اول، در حقیقت حجت و صور و مواد و احوال آنها است و در ضمن ده تلویح تبیین شده است:
تلویح اول، در حجت و مبادی و تقسیم صور آن است. اقسام حجت عبارت است از قیاس و استقراء و تمثیل. شارح ابتدا وجه حصری برای حجت در اقسام سه گانه نقل کرده و سپس خود آن را رد کرده است. تعریف قیاس و مقدمات و حدود و نتیجه، تقسیم آن به اقترانی و استثنائی و تعریف و اقسام هر یک از اقترانی و استثنائی، اشکال چهار گانه و شروط انتاج هر یک از آنها، و ضروب منتج و عقیم از مباحث این تلویح‌اند.
در تلویح دوم، ابتدا مقدمات قیاس تشکیل شده از قضایای موجهه دارای یک جهت و یا دارای چند جهت که به آنها مختلطات گفته می‌شود، توضیح داده شده و سپس چگونگی منتج بودن مختلطات و کیفیت تابعیت نتیجه، نسبت به مقدمات و احکام مختلطات در اشکال اربعه، بیان شده است.
سهروردی در اینجا در باب شکل دوم نظر خاصی داده است، می‌گوید: شکل دوم بالذات و بصورت مطلقه نتیجه نمی‌دهد، بلکه فقط با اعتبار جهات است که نتیجه می‌دهد.
با توجه به سخنان سهروردی درباره دور بودن شکل چهارم از قیاس، و بالذات نتیجه بخش نبودن شکل دوم، معلوم می‌شود او سه موضوع را برای حذف یک شکل یا بی‌اعتبار بودن آن و در نتیجه متعرض نشدن به برخی اشکال و مختلطات آنها، ذکر کرده است: یکی صعوبت و کلفت در فهم بخصوص در مختلطات که دیگران نیز بخصوص در مورد شکل چهارم گفته‌اند؛ دیگر آن که قیاس بودن یک شکل مثل شکل چهارم از طبع دور است و این غیر از صعوبت و کلفت است؛ و سوم بالذات و بصورت مطلقه نتیجه بخش نبودن است، چنان که در شکل دوم چنین است که فقط با لحاظ خصوصیت جهت و ماده نتیجه می‌دهد نه بدون آن.
در تلویح سوم، اقسام پنج گانه ترکیب قیاس از شرطیات: از دو متصله، دو منفصله، یک متصله و یک حملیه، یک منفصله و یک حملیه، یک متصله و یک منفصله بیان شده است.
تلویح چهارم، در قیاس استثنائی است: پس از تعریف قیاس استثنائی، اقسام ترکیبات آن و شروط منتج بودن آنها بیان شده است.
تلویح پنجم، در قیاسات مرکبه است که می‌گوید قیاس ساده از دو مقدمه تشکیل می‌شود و کمتر یا بیشتر از دو

مورد احکام علم الهی

مقدمه نتیجه نمی‌دهد؛ اما در قیاسات مرکب، مثل استقراء تام با بیش از دو مقدمه نیز نتیجه می‌دهد. در این تلویح اقسام قیاس مرکب یعنی قیاس «موصول» و «مفصول» توضیح داده شده است. تلویح ششم، در قیاس خُلف و عکس قیاس است.

نکته: در تلفظ «قیاس خُلف» گرچه مشهور، «خُلف» به ضمّ است و در بعضی از کتب لغت نیز چنین آمده است، اما شارح به پیروی و اقتباس از خواجه طوسی بدون ذکر نام، در وجه تسمیه آن دو توجیه ذکر کرده است که به موجب آنها باید «خُلف»، به فتح تلفظ شود^{۱۹}: یک جهت این است که مطلوب از طریق ابطال نقیض ثابت می‌شود و گوئیا مطلوب، از وراء و پشت (خُلف) ابطال نقیض می‌آید؛ وجه دیگر این است که «خُلف» در لغت عرب به معنای سخن پست است و چون این قیاس، مُنتج محال است، و مُحال پست است، پس «قیاس خُلف» درست است^{۲۰}. تلویح هفتم، به تبیین قیاس دور اختصاص دارد.

در تلویح هشتم، که در اکتساب مقدمات قیاس است، تحلیل قیاس و قیاس مستقیم و محرّف بیان شده است.

در تلویح نهم، «استغزار نتایج»^{۲۱} و سپس ذیل «فصل»، کیفیت تحصیل نتیجه صادق از مقدمات کاذب تبیین شده است.

در تلویح دهم، کیفیت تألیف قیاس از قضایای متقابل و نیز مبحث «مصادره بر مطلوب اول» و «استسلاف مقدمات» که در مغالطات کاربرد دارد، تشریح شده است.

در مطلع دوم از اصناف شیوه‌های احتجاج، استقراء و تمثیل و قیاس «ضمیر» و اقسام آن یعنی «دلیل» و «علامت» و «رأی» و «فراست» و نیز «قسمت»، که به نظر سهروردی و شارح، بر خلاف نظر عددهای، بدون کاربرد استثناء در آن، به تنهایی حجت نیست، تشریح شده است.

ابن سینا در الاشارات (ص ۴۶) تحت عنوان «اصناف ما یحتج به فی اثبات شیء»، قیاس و استقراء و تمثیل را، از اصناف «حجت» ذکر کرده است و ابن سهلان ساوی در البصائر (ص ۳۴۸) تحت عنوان «فی أمور شبيهة بالقیاس»، «قسمت» و «استقراء» و «تمثیل» را اموری شبیه به قیاس دانسته است و قیاس را از استقراء و تمثیل جدا کرده است؛ و سهروردی در این کتاب، ضمن این که همان عبارت ابن سینا را آورده است، قیاس را در ذیل این مبحث ذکر نکرده و نکات ظریفی در باب استقراء و تمثیل آورده که در متن و شرح به تفصیل آمده است و خلاصه آن که، سهروردی هیچ اعتباری برای تمثیل قائل نیست.

مطلع سوم در قضایایی است که مواد قیاسند و عبارتند از: یکم، «قضایای واجب القبول» (که خود شش قسمند و عبارتند از: «أولیات»، «مشاهدات»، «مجریات»، «حدسیات»، «متواترات» و «قضایا قیاساتها معها»؛ دوم، «مشهورات»؛ سوم، «وهمیات»؛ چهارم، «مأخوذات» (که عبارتند از: مقبولات، تقریریات، مصادرات و أصول موضوعه)؛ پنجم، «مظنونات»؛ ششم «مشبهات»؛ و هفتم، «مخنیلات». وجه انحصار مواد قضایا در هفت گروه، از مباحث دیگر این مطلع است. این موضوع که هر یک از این قضایا، مواد کدام یک از قیاسات پنج گانه یعنی: برهانی، جدلی، خطابی، شعری و مغالطی است، توضیح داده شده است؛ سپس فوائد شناخت مواد قیاسات، و نیز خود قیاسات پنج گانه، بیان شده است.

مرصد ششم: در برهان و احوال آن است، مشارکت برهان با حد؛ و نیز مغالطات و چند ضابطه منطقی در ضمن شش تلویح بیان شده است:

تلویح اول، در باب «مطالب» یعنی «مطلب ما»، «مطلب هل»، «مطلب لم» و «مطلب آی» و مطالب جزئی دیگر که بسیار مهم است.

تلویح دوم، در باب «برهان آن و لم» است.

تلویح سوم، در باب اجزاء علوم یعنی «موضوعات»، «مبادی»، و «مسائل» و شرایط آنها، تناسب موضوعات و شرایط مقدمات برهان است.



سهروردی در اینجا در باب شکل دوم نظر خاصی داده است، می‌گوید: شکل دوم بالذات و بصورت مطلقه نتیجه نمی‌دهد، بلکه فقط با اعتبار جهات است که نتیجه می‌دهد.

مدیر انجمن حکماء و فلاسفة

و قال های مدرسی، بسیاری از آن رازها را - و نه همه را - گشوده است و البته با حوصله باید این شرح را مطالعه کرد.

اجمالی در طبیعیات کتاب التلویحات

شیخ اشراق، مباحث طبیعیات را در کتاب تلویحات در چهار «مرصد» و به ترتیب زیر تنظیم کرده است: «مرصد اول» آن در امور عام و مشترک بین همه اجسام است که مثل الهیات به معنای عام، در طبیعیات به معنای عام است و در سه «مورد» است:

«مورد اول»، در باب حقیقت جسم و احوال لازم آن. این «مورد» در پنج «تلویح» سامان یافته است. «مورد دوم»، در باب «جهت» و «مکان» و لوازم آنها است که ضمن سه «تلویح» تبیین شده است. «مورد سوم»، در باب «حرکت» و «زمان» و احوال آنها است و در ساختار چهار «تلویح» تدوین شده است و با این مباحث بخش طبیعیات به معنای عام پایان می یابد.

و سه مرصد بعدی در طبیعیات به معنای خاص است که عبارت است از:

«مرصد دوم»، در اجسام بسیط در سه «تلویح».

«مرصد سوم»، در باب «مزاج»، «ترکیب» و «آثار علوی» در سه «تلویح».

«مرصد چهارم»، در باب «نفوس» که در ضمن سه «مورد» تشریح شده است:

«مورد اول» در «نفس نباتی»؛

«مورد دوم»، در «نفس حیوانی»؛

«مورد سوم»، در باب «نفس ناطقه» که در یک «مقدمه» و چهار «تلویح» نظام یافته است.

البته ذیل عناوین کلی مذکور، گاه عناوین فرعی مثل «فصل»، «مخلص»، «تقاوه»، «تمهید»، «ذکر عرشی»، «ذکر تنبیهی» و امثال اینها آمده است.

درون مایه طبیعیات شرح تلویحات

اما این کمونه در شرح خود بر طبیعیات تلویحات تمامی مباحث مذکور را به روال متداول در آثار مشائیان از جمله الشفاء ابن سینا، در هشت قسم به این شرح دسته بندی کرده است:

۱. امور عام و مشترک بین همه اجسام مثل: هیولی، صورت، طبیعت، نهایت، حرکت، سکون، زمان، جهت، مکان و امثال اینها

۲. بسایط فلکی و عناصر

۳. کون و فساد و استحاله

۴. آثار علوی

۵. معادن

۶. نفس نباتی

۷. نفس حیوانی

۸. نفس انسانی

مرصد اول در سه «مورد» است:

مورد اول - در حقیقت جسم و احوال آن؛ در پنج تلویح.

در تلویح اول که در حقیقت جسم است، از سه موضوع بحث شده است:

۱. اثبات جسم

۲. تعریف جسم

۳. بیان اجزاء مقوم ماهیت جسم. در باب اجزاء مقوم جسم، دو دیدگاه مشهور وجود دارد: یکی منسوب



شیخ اشراق، با اقتباس از
الاشاراته سخن کسانی را که
«ایجاز» را در تعریف حدّ
آورده اند، خطا می داند.

مدرسه حکماء عزالدوله

است و در عین حال می‌گوید، نقد برهان میل منافاتی با امتناع کون و فساد و خرق و التیام بر محدداً فلک ندارد؛ چون امتناع حرکت مستقیم برای محدداً فلک، از طریق استحاله حرکت در عدم نیز قابل اثبات است و نیازی به پذیرش وجود برای آن نیست. و در مورد فلکیات نیز حرکت مستدیر آنان منتسب به نفس فلکی است، نه میل. و در مورد عنصریات نیز باید گفت، «میل» آنها به حیث طبیعی محسوس است و نیازی به برهان ندارد؛ و خلاصه آن که با ابطال یا ناتمام دانستن برهان «وجود میل»، خللی در مباحث مبتنی بر آن پدید نمی‌آید، چه آن مسائل از راه دیگر قابل تبیین است.

در تلویح سوم، به بحث از مکان و امارات چهارگانه آن پرداخته است که عبارتند از:

۱. انتقال جسم از مکانی به مکانی دیگر.
۲. امتناع حصول دو جسم در یک مکان.
۳. جسم با کلمه «در» یا آنچه به معنای آن است، به مکان نسبت داده می‌شود، مثل «کتاب در قفسه است».
۴. مکان با جهات مختلف می‌شود.

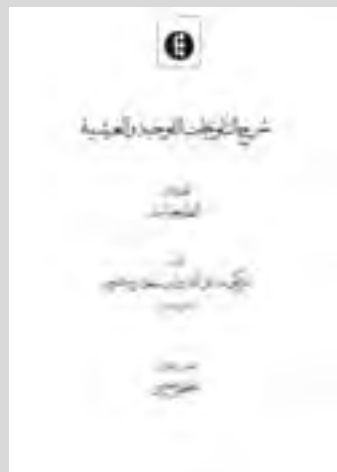
پس از بیان نشانه‌های مکان، چون عده‌ای «خلاً» را به غلط «مکان» پنداشته‌اند، به بحث خلاً و ابطال نظر موافقان وجود آن، پرداخته است. و در اواخر این تلویح، ضمن اشاره به تعریف «مکان»، با توجه به نشانه‌های چهارگانه آن، به اختصار بیان کرده است که محدداً لجهات، مکان و حیث ندارد. و آخرین مطلب این است که «عالم» یکی بیش نیست و وجود دو عالم در یک محدّد، محال است.

مورد سوم - در حرکت و زمان و احوال آنها؛ در چهار تلویح در تلویح اول در باب حرکت، این موضوعات مطرح شده است:

۱. تعریف حرکت
۲. چگونگی وقوع حرکت در مقولات. سهروردی در تلویحات در چهار مقوله کم و کیف و این و متی، حرکت را روا دانسته است، اما در الهیات‌المشارع (چاپ کربن، ص ۳۷۵)، حرکت را در «وضع» و «این» معتبر دانسته است.
۳. تقسیم حرکت به ارادی، طبیعی و قسری.
- در تلویح دوم، در باب مقتضی حرکت، می‌گوید: صرف جسم بودن مقتضی حرکت نیست؛ طبیعت نیز موجب حرکت نیست، بلکه مقتضی، آن خارج از جسم و طبیعت است.
- تلویح سوم در زمان است و در آن چند موضوع طرح شده است:
 ۱. زمان از امور متقدر است.
 ۲. زمان موجود است و عدم صرف نیست.
 ۳. زمان ناپایدار است.
 ۴. زمان مقدار امر ثابت نیست.
 ۵. زمان خود کندی و تندی نیست.
 ۶. زمان خود حرکت نیست.
 ۷. زمان مقدار حرکت است.

در ادامه به آراء مختلف در باب زمان پرداخته شده است، از قبیل این که عده‌ای وجود آن را انکار کرده‌اند؛ و جمعی این موضوع را که زمان مقدار حرکت است، نپذیرفته‌اند؛ و گروهی نیز زمان را واجب‌الوجود پنداشته‌اند. دیگر مباحث این تلویح عبارت است از «آن» و این مطلب که حرکت در «آن» صورت نمی‌گیرد، زیرا «آن»، دفعی است و حرکت، تدریجی؛ زمان آغاز و انجام ندارد؛ ردّ نظر آنان که زمان را واجب‌الوجود دانسته‌اند؛ حرکت موضوع زمان، مستدیر است؛ حرکت یومیه، حافظ زمان است و «دهر» و «سرمد».

در تلویح چهارم برخی از احوال حرکت و زمان مورد بحث واقع شده است و در یک فصل مستقل به این



در توجیه این که چرا سهروردی منطق و طبیعیات و الهیات را مطرح کرده و به ریاضیات توجه نکرده است، ابن کمونه، با استناد به سخن شیخ اشراق در المشارع، می‌گوید از نظر او موضوع مهم در حکمت، بحث از «موجودات» خارجی و عینی است؛ در حالی که ریاضیات به امور موهوم و ذهنی می‌پردازد.

مدیر انکسار السهروردی

۲. آنچه از «دخان» پدید می‌آید.

اما آنچه از بخار پدید می‌آید هشت چیز است از این قرار: ابر، باران، برف، تگرگ، باران نرم، مه، هاله و رنگین کمان. و راه پی بردن به آنها عبارت است از: مشاهده مستقیم شبیه آنچه در حمام دیده می‌شود؛ تجربه و سوم، حدس.

و آنچه از «دخان» یا «دود» پدید می‌آید، دوازده قسم است: باد، گردباد، گردباد بسیار بزرگ (شبیه ازدها - تنین)، رعد و برق، صاعقه، آتشی که به نظر می‌آید از آسمان تا زمین متصل است، شهاب‌ها، ستارگان دنباله‌دار، پرچم‌های سرخ و سیاه در هوا، و گرمای باد با نام «سموم». کارهای عظیم و هولناک برخی از این پدیده‌ها چنان است که به «حدس» می‌توان گفت بدون انضمام قوای روحانی با اتصالات فلکی، آن کارهای بزرگ از آنها بر نمی‌آید، مثل کنده شدن درختان عظیم یا روده شدن کشتی‌ها از دریا به وسیله تندبادها؛ و از این قبیل است خطراتی که از صاعقه برمی‌آید. و بسیاری از پدیده‌های دیگر مثل رنگارنگ بودن پرها طاووس که با مزاج، به عنوان سبب تام، قابل توجیه نیست و عالم طبیعی قادر به پاسخ‌گویی درباره آن نیست.

سپس به بیان تأثیر بخار و دخان در پیدایش پدیده‌های زمینی مثل آب چشمه، آب چاه، قنات و غارهای بزرگ در زیر زمین و زلزله و چگونگی پیدایش آنها پرداخته است.

و اما کائناتی که با ترکیب پدید می‌آیند عبارتند از موالید سه‌گانه معدن، نبات و حیوان.

تلویح سوم در باب معدن است. شارح، آنها را چنین دسته‌بندی کرده است: معادن یا قابل کوبیدن هستند (منطرق یا متطرق) مثل اجساد هفتگانه یعنی طلا، نقره، قلع، مس، آهن، سرب، خارصینی؛ و یا چنین قابلیت ندارند که اینها، یا از شدت صلابت و سختی قابل کوبیدن نیستند مثل بلور و یاقوت، و یا از شدت نرمی چنین قابلیت ندارند مثل جیوه.

اما دسته‌بندی خود سهروردی چنین است: جواهر معدنی، هم قابل ذوبند و هم قابل کوبیده شدن، مثل طلا و نقره، و یا نه قابل ذوبند و نه قابل کوبیده شدن، مثل «مرقسینا» و «طلق»، و یا فقط قابل ذوبند مثل شیشه. و البته اصل و ریشه همه اینها، جیوه و کبریت است. چگونگی و عوامل پیدایش برخی از پدیده‌های طبیعی مثل کوه و قنات و منافع آنها، در همین تلویح مورد بحث واقع شده است.

مرصد چهارم، در باب نفوس است؛ در سه مورد:

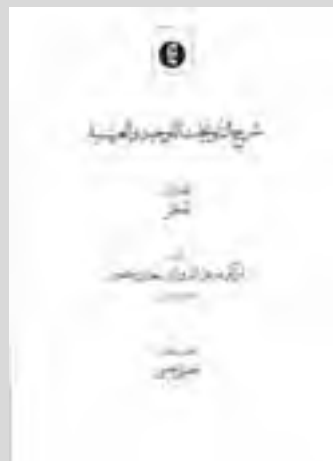
مورد اول در نفس نباتی است:

به نظر شارح، افعال صادر از انواع اجسام، دو قسم است: ۱. افعال صادر از اراده و ادراک. ۲. افعالی که از اراده و ادراک صادر نمی‌شوند. و هریک از این دو قسم نیز، دو قسم است: ۱. آنچه فقط به یک جهت است. ۲. آنچه به جهات مختلف است. افعال نفس نباتی از نوع قسم دوم از هر دو قسم است، یعنی افعال صادر از آن هم از روی اراده و ادراک نیست و هم در جهات مختلف است و تعریف نفس نباتی همین است. سپس قوای نباتی یعنی غاذیه، نامیه و مولده و افعال هر کدام، توضیح داده شده است.

مورد دوم، در نفس حیوانی است:

سهروردی نفس را چنین تعریف کرده است: «نفس، کمال اول است برای جسم طبیعی آلی» و با هر قیدی چیزی را خارج کرده است: با قید «اول»، کمالات ثانی مثل علم خارج می‌شود؛ و با قید «طبیعی»، صناعی خارج می‌شود؛ و با قید «آلی»، صور عناصر. و این تعریف خاص نفوس زمینی است اعم از نباتی و حیوانی، چه نفوس فلکی، آلت و ابزار برای کار خویش ندارند.

حیوان و نبات در قوای نباتی مشترکند و نفس حیوانی به داشتن قوای مدرکه و محرکه از نفس نباتی متمایز است. و محرکه را اقسامی است مثل غضبیه و شهویه، چنانکه مدرکه را مثل حواس پنج‌گانه ظاهری و پنج‌گانه باطنی. پس از مباحث بالنسبه مفصل راجع به قوای ظاهری و باطنی، دلایلی اقامه شده است بر اثبات این مطلب که نفس، «مزاج» نیست. و به نظر شارح، با توجه به مسئله تجرد نفس، طرح این موضوع که نفس مزاج نیست، زائد است. با این حال خود این کمونه، یک رساله مستقل در این معنی که نفس مزاج نیست و البته با همین عنوان،



ابن کمونه در شرح خود بر
طبیعیات تلویحات تمامی
مباحث مذکور را به روال
متداول در آثار مشائیان از
جمله الشفاء ابن سینا، در هشت
قسم به این شرح دسته‌بندی
کرده است.

مردود الحکماء العرب

نوشته است.^{۲۵}

مورد سوم در نفس ناطقه است؛ در یک مقدمه و چهار تلویح

در «مقدمه»، به بیان دو مطلب پرداخته است:

۱. با برهان این موضوع اثبات شده است که نفس

ناطقه انسانی جوهر مجرد است و جسم و جسمانی نیست.

۲. معرفت و آگاهی هر کسی به ذات خویش

ضروری است و نیاز به حد وسط ندارد.

در تلویح اول، در تعریف نفس اعم از انسانی و فلکی،

آن را جوهر مجرد از ماده دانسته است که جسم را به

حرکت می‌آورد (حرکت ارادی) و اشیا را ادراک می‌کند. البته

باید توجه داشت که افعال «تحریک» و «ادراک» در نفس

فلکی، بالفعل است و در نفس انسانی می‌تواند بالقوه و یا بالفعل

باشد؛ یعنی نفس فلکی فعلیت محض است و این تعریف در مورد

فلک محدّد صادق است که هیچ امر بالقوه در او نیست، اما در نفس

انسانی تحریک ارادی و ادراک می‌تواند بالفعل باشد و یا بالقوه. قوای

نظری و عملی و به عبارت دیگر، عقل و اقسام و مراتب آن مثل عقل

هیولانی و... و آنچه نفس را از قوه به فعل می‌آورد، به تفصیل در متن و

شرح مورد بحث قرار گرفته است.

در تلویح دوم براهین و استیصارات متعدد برای اثبات تجرد نفس و مراتب

آن از تجرید حسی و خیالی و عقلی تبیین شده است.

و در تلویح سوم به حالات نفس مثل اینکه آیا نفس یکی است یا برای هر

شخص یک نفس است؟ و یا این که آیا نفس قبل از بدن موجود بوده است یا نه؟ و رابطه و پیوند

نفس با بدن چگونه است؟ و عقل فعال چگونه در انسان تأثیر می‌کند؟ بحث شده است.

در تلویح چهارم، بعضی از تحریکات نفس در انسان مثل حرکات آدم خفته، بحث شده است و در فصل

مستقلی در ذیل این تلویح، حرکات افلاک که ارادی است، مورد بررسی قرار گرفته است. «حدس» و مراتب

مردمان نسبت به آن، آخرین موضوع این تلویح است و با پایان یافتن این مبحث، طبیعیات تلویحات و شرح آن

نیز به پایان می‌رسد.

۳. بخش الهیات

سهروردی در بخش الهیات تلویحات نیز از ابن‌سینا در اشارات و شفا متأثر است. با این حال مباحث کتاب

با طرح سوال‌ها و جواب‌های متعدد در اغلب موضوعات، با نظر به برخی مطالب مطرح شده پس از ابن‌سینا^{۲۶} در

حکمت الهی، به خصوص از نظر آموزشی بسیار مفید است. با توجه به شرح مفصّل ابن‌کمنه که ناظر بر اکثر

مباحثی است که در فضای فلسفی آن روزگار مطرح بوده است، تلویحات و شرح آن را باید یکی از منابع و آثار

ارزشمند آموزشی فلسفه اسلامی دانست که در عین حال در سطوح عالی استدلالی و اجتهادی است. این کتاب

همچنان که برای آموختن و بحث از فلسفه مشائی و نیز کمک به درک و فهم اشارات و شفا بسیار سودمند است.

مقدمه ورود آرام به مباحث حکمت اشراقی نیز هست و در واقع تلویحات با شرح آن، تحقق وصیت‌نامه علمی

سهروردی است که تا کسی در حکمت بحثی مهارت نیافته، به حکمة الاشراق و حکمت اشراقی نپردازد و این

کتاب و شرح آن چنین زمینه‌ای را برای علاقه‌مندان ایجاد می‌کند.

بخش الهیات تلویحات، مشتمل است بر یک مقدمه در باب تقسیمات حکمت و سه تلویح:

مقدمه، در تقاسیم علوم است. ورود و خروج سهروردی و ابن کمونه در بیان تقاسیم علوم، بر روال ابن سینا است.^{۲۷} ابن کمونه در ذیل این بحث، به چند نکته توجه داده است: جای بیان تقاسیم علوم، علم کلی (علم اعلی) است؛ علم منطق از فروع علم کلی است، با این حال برخی آن را در اصل قسمت، مستقل ذکر کرده‌اند، به این صورت که علم، یا به عنوان ابزار علوم دیگر مطلوب است یا نه، و اولی منطق است...؛ اگر تقسیمات علوم درست صورت گیرد، معلوم خواهد شد که همه علوم از علم کلی منشعب شده است و به نظر او سهروردی چنین کرده است؛ به نظر ابن کمونه، سهروردی که در طبیعیات گاهی تسامح کرده و نظر مشهور را پذیرفته، در الهیات بدون توجه به شهرت مخالف حق، به تنقیح مباحث کوشیده است.

شارح، نظر و روش ابن سینا را به خوبی در اینجا تبیین کرده است؛ کسانی چنین استدلال کرده‌اند که «شیئیت» برخلاف وجود، بر آنچه در خارج موجود نیست نیز اطلاق می‌شود و بنابراین، اعم از «وجود» است و لذا برای این که موضوع علم اعلی باشد، شایسته‌تر است. ابن کمونه، با توضیح این که «وجود» بر ذهنی و خارجی هر دو اطلاق می‌شود، آن را مردود شمرده است.

تلویح اول، مشتمل است بر مباحث کلی در باب وجود و شیئیت و تعریف‌ناپذیری آنها و مقولات؛ تبیین و نقل و ردّ نظر متکلمان در قول به احوال و واسطه میان وجود و عدم. این موضوع یکی از مباحث چالش‌برانگیز بین حکما و متکلمان است که همچنان ادامه یافته است و حتی با این که در دوره‌های متأخر مدافعی نداشته، در آثار ملاصدرا نیز مطرح شده است.

در این تلویح، مقولات به جوهر و عرض تقسیم و اقسام چهارگانه جوهر، یعنی جسم و دو جزء آن هیولی و صورت و مفارقات بیان شده است. و روشن است که آنچه در باب جوهر و اقسام آن در این کتاب بیان کرده، تنقیح نظر مشهور است که در اول الهیات، بنای خود را بر آن نهاده است؛ و گرنه نظر خود او در حکمة الاشراق^{۲۸} با این نظریات متفاوت است؛ مثلاً در آنجا جسم را بسیط دانسته، نه مرکب از هیولی و صورت؛ صور نوعیه را جوهر ندانسته، و هیولی، همان مطلق جسم یا مقدار مطلق است.

این تلویح همچنین مشتمل است بر اقسام عرض و مقولات عرضی و شرحی در باب هر یک از مقولات عرضی:

۱. اضافه، که در باب آن چهار مبحث را مطرح کرده: تصور اضافه بدیهی است؛ هریک از متضایفین با دیگری قابل تعقل است؛ دو متضایف متعاکسند؛ و اضافه، عارض همه مقولات می‌شود.

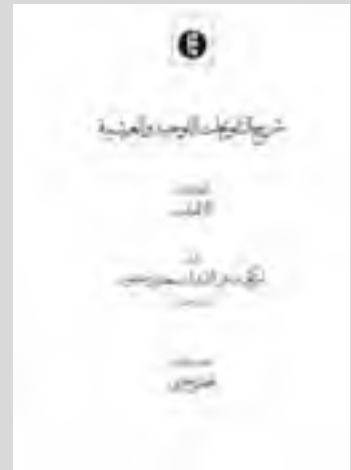
۲. کمّ، تعریف و اقسام آن از متصل و منفصل و احکام آنها؛ ردّ این نظر که «مکان» و «قول» و «خفت» و «ثقل»، از مقوله «کمّ» است و چند مطلب فرعی دیگر.

۳. تعریف کیف و اقسام آن؛ وجه حصر آن در چهار قسم که عبارتند از: انفعالیات و انفعالات، ملکه و حال، قوه و لاقوه، کیفیات مختص کمّیات.

۴. حصر امهات مقولات اعم از جوهری و عرضی در پنج قسم که عبارتند از: جوهر، حرکت، اضافه، کمّ و کیف. سهروردی بقیه مقولات عرضی را از اقسام اضافه دانسته است. و در جواب از این سؤال که آیا ارسطو آنها را ده قسم کرده؟ گفته است که اولاً این تقسیم نه از ارسطو بلکه از یک فیثاغورسی به نام «ارخوطس» است و ثانیاً اگر فرضاً ارسطو هم گفته باشد، در علوم حقیقی تقلید جایز نیست و مبنی برهان است. البته در حکمة الاشراق (ص ۶۱) فقط به تقسیم «موجود خارجی» به جوهر و عرض اکتفا کرده است.

۵. بحث شدت و ضعف در مقولات یکی از مباحث طولانی و چالش‌برانگیز بین نظر سهروردی و نظر مشهور است. سهروردی بر این است که همه مقولات قابل شدت و ضعف هستند برخلاف نظر مشهور که جوهر و کمّ و کیف مختص به کمّیات راه قابل شدت و ضعف نمی‌دانند؛ و به نظر سهروردی آنان در این ادعا مرتکب مغالطه شده‌اند و در متن و شرح، به تفصیل به این موضوع پرداخته شده است.

۶. شارح در باب نظر سهروردی که در تلویحات، مقدار (جسم تعلیمی) را که عبارت است از مجموع طول و عرض و عمق، عرض دانسته و جسم را مرکب از جوهر و عرض خوانده؛ اما در حکمة الاشراق (ص ۸۰) مقدار را



در ادامه به آراء مختلف در باب زمان پرداخته شده است، از قبیل این که عده‌ای وجود آن را انکار کرده‌اند؛ و جمعی این موضوع را که زمان مقدار حرکت است، نپذیرفته‌اند؛ و گروهی نیز زمان را واجب‌الوجود پنداشته‌اند

«مورد اول» در باب واجب‌الوجود و صفات و افعال او، در پنج تلویح.

تلویح اول، در اثبات واجب‌الوجود لذاته است و بر آن سه برهان اقامه شده است. این کمونه در شرح برهان سوم به مناقشات ابهری و دبیران کاتبی و پاسخ خود او به هر دو، توضیحاتی داده است و معتقد است که بیان سهروردی بهتر از آن دو حکیم است. سهروردی در ذیل این مبحث برای اثبات واجب، یک طریق عرشی ذکر کرده است که فیلسوفان پس از او، از جمله ملاصدرا مکرر در آثار خود بدان عنایت خاص کرده است^{۳۹} می‌گوید: اگر در هستی واجب‌الوجودی باشد، وجود محض و صرف‌الوجود خواهد بود و هر چیز خالص و صرف چنین است، زیرا در امر خالص امتیازی نیست؛ هر وقت صرف‌الوجود را تصوّر کنی جز خود او هیچ چیز دیگری نیست؛ و نتیجه می‌گیرد که واجب‌الوجود متکثر نمی‌شود و در دار هستی دو واجب نخواهد بود.^{۴۰} پس از آن وحدت واجب‌الوجود مطرح شده است، اثبات واجب از طریق جسم و حرکت و توضیح این موضوع که واجب‌الوجود تحت هیچ مقوله‌ای نیست، از دیگر مباحث مهم این تلویح است.

تلویح دوم، در صفات حق تعالی است و اینکه او به صفات حقیقی متّصف نیست و صفات او اضافی است، مثل مبدئیت که مصحّح سایر اضافات است، مثلاً او مبدأ رازقیت و... است و یا سلبی است مثل قدّوسیت که اعتباری و سلبی است و مصحّح سایر صفات سلبی است، مثل سلب امکان که شامل همه سلب‌ها نیز می‌شود، مثل سلب عرضیت و...؛ و با چنین صفاتی در ذات او هیچ تغییری و تکثیری حاصل نمی‌شود.

تلویح سوم، در فعل و ابداع است.

تلویح چهارم، در ترتّب معلول بر علت و اثبات حدوث ذاتی برای ممکنات. در فصل مستقلی به این بحث پرداخته است که هر حادثی مسبوق به امکان وجود و موضوع است.

تلویح پنجم، در کیفیت ابداع واحد من جمیع‌الوجوه، با توجه به قاعده «الواحد لا یصدر عنه إلا الواحد»، پس از آن تحت عنوان «دعامة عرشیه»، «قاعده امکان اشرف» را مطرح کرده است که از فروع قاعده «الواحد...» بوده و شارح را عقیده بر آن است که عنوان «دعامة» برای این است که امور متعددی بر این قاعده مبتنی است و اهمیت خاص دارد و سهروردی با عنوان چند فائده، در واقع چند مسئله فلسفی را بر آن مبتنی ساخته است:

۱. اگر دو چیز باشند که یکی از آنها بالذات مقتضی اشرف باشد - بدون اعتبار هیچ شرطی - و دیگری مقتضی آخس باشد، بدون شک اولی اتم است و معلول آن اشرف خواهد بود و بنابراین شارح نتیجه گرفته است که اگر دو فاعل در شرف و خست مساوی باشند بدون اعتبار غیر، معلولشان نیز در شرف و خست مساوی خواهند بود؛ اما اگر فعل یکی از آنها به اعتباری غیر اشرف یا آخس شود، اختلاف معلول‌های آنها در شرف و خست با تساوی خود آنها مستلزم محالی نخواهد بود و مانعی ندارد.

۲. به موجب این قاعده، آخس موجودات، اجسام و مادیاتند و پس از آنها نفس است و اشرف آنها عقل است و طبق این قاعده، وجود اشرف که «عقل» است واجب است.

۳. نفس از موجودات ثابت است و استمرار ثبات ذاتی آن ممتنع نیست، و چون دوام آن ممتنع نیست، پس دوام آن با قطع نظر از غیر، ممکن است و چون نفس ممکن است که اشرف است از ماده، پس نفس پس از مرگ طبق این قاعده باقی خواهد بود.

۴. حرکات افلاک برای امور عالی، از حرکات آنها برای ما دون اشرف است؛ و طبق این قاعده اشرف برای آنها خواهد بود.

۵. شقاوت و شرّ در امور واقع، تحت حرکات عالم پایین موجودند؛ پس طبق این قاعده، سعادت و خیر که اشرف از آنها هستند باید در امور دائمی بالا موجود باشند. و سپس به این سؤال مقدر که اگر قاعده امکان اشرف محقق است، پس نباید بسیاری از مردم از آنچه برای آنان اشرف است محروم شوند و حال آن که بسیاری محرومند؟ این گونه جواب می‌دهد که مورد تحقّق امکان اشرف، در جهان برین و امور دائمی است و در کائناتی که در عالم کون و فساد است، مصداق و مجرای عمل ندارد.

در آخر این تلویح، ضمن یک فصل، این موضوع که فعل حق تعالی تعطیل‌بردار نیست، مورد بحث قرار گرفته.



به نظر شارح، با توجه به مسئله تجرد نفس، طرح این موضوع که نفس مزاج نیست، زائد است. با این حال خود ابن کمونه، یک رساله مستقل در این معنی که نفس مزاج نیست و البته با همین عنوان، نوشته است.

مدرسه حکماء عرب

قدوة الحکماء عزالدوله و الدین

این مطلب که در واقع به معنای ازلیت عالم است از موضوعات بسیار بحث‌برانگیز بین حکما و متکلمان است و مشکلات بحث طی چند سؤال و جواب بررسی شده است. یکی از سؤالات این است که اگر بگوییم باری تعالی علت تامه وجود عالم است، و از دوام باری تعالی دوام عالم لازم می‌آید و بنابراین از فرض عدم باری عدم عالم؛ و از فرض عدم عالم، عدم باری لازم می‌آید، چرا که علت‌های کامل و تام با معلولاتشان چنین حالتی دارند که از ارتفاع هر یک از علت یا معلول، ارتفاع دیگری لازم می‌آید، مثل خورشید و شعاع آن. جواب داده است که لزوم، نسبت به دو طرف یکسان نیست، بلکه درست است که ارتفاع علت، موجب ارتفاع معلول است، اما در مورد عدم علت، چنین نیست که عدم معلول، علت عدم علت باشد، بلکه به این معنی است که علت قبلاً رفع شده است و در نتیجه معلول معدوم است مثل مثلت که علت زوایا است، وقتی نباشد، معلول آن که زوایا است، نخواهد بود.

– «مورد دوم»، در باب مبادی و غایات و ترتیب و حال همه موجودات، در سه تلویح:

تلویح اول، در باب غنی، جوّد و نفی غرض از فعل حق است.

تلویح دوم، در تحریکات آسمانی و اثبات نفس ناطقه برای افلاک که سه برهان بر آن اقامه کرده است؛ غرض افلاک از حرکات دائمشان که تشبّه به ذوات مجرد عقلی است و چگونگی انبعاث حرکت فلکی از عقل؛ ذکر کتاب المشارع و تعبیر از آن به «حقیقة الحقائق» چنان که گویی قبل از التلویحات نوشته بوده است؛ و نیز اثبات عقول، از دیگر مباحث این تلویح است.

تلویح سوم، در ترتیب هستی است. از جمله مباحث مطرح شده در این تلویح عبارت است از: جسم، علت جسم نیست، کیفیت صدور کثرت، وجود واجب و معلول اول، برای فتح باب تکثر از اینجا آغاز می‌شود، هیولی حادث نیست؛ مراتب آغاز هستی چنین است: بعد از باری تعالی، مرتبه عقول، نفوس، مرتبه صور، چهارمین مرتبه که آخرین است مرتبه هیولی است، اعم از هیولای فلکی و هیولای مشترک عناصر؛ و مراتب بازگشت چنین است: مرتبه اجسام بسیط، صور موالید مرکب، نفوس نباتی، نفوس حیوانی و مرتبه پنجم که آخرین مرتبه است، نفس ناطقه انسانی است؛ پس از آن به مثل پرداخته است و شارح با استفاده از حکمة الاشراق، به تفصیل به بیان نظر سهروردی و توجه خاص او به رب‌النوع‌ها در حکمت اشراقی و شرقی ایرانی (فُرس) پرداخته است و در پایان تلویح در فصلی کوتاه، اصطلاحات «جسم کل» و «نفس کل» و «عقل کل» تبیین شده‌اند.

«مورد سوم» در تجرّد و ادراک و عنایت و قضا و قدر و سعادت، در ده فصل.

فصل اول، در ادراک تجرّد و در آن ابتدا به ابطال این نظر که ادراک عبارت است از اتحاد با مُدرک یا اتحاد با عقل فعال، پرداخته است، اما اتصال به عقل فعال، به معنای استعداد پذیرش معارف از او درست دانسته شده است.

«حکایه و منام» بازگویی یک خلسه روحانی با ارسطو و گفتگو با او درباره نحوه ادراک نفس که حضوری و اشراقی است و مهم‌ترین بخش این فصل به شمار می‌آید و شارح با بیان این که این حکایت بر پنج مسئله علمی مشتمل است و عبارتند از: ۱. نفس ناطقه، عقل و عاقل و معقول است. ۲. نفس غیر خود را به مجرد حضور آن برای نفس درک می‌کند، نه به چیز دیگری مثل صورت آنها. ۳. تعقل و اقسام آن. ۴. کیفیت علم واجب به ذات خود و معلولات خود. ۵. معنای اتصال و اتحاد عقلی است.

فصل دوم، در علم واجب تعالی به ذات خود و به معلول‌های خود که در متن و شرح به تفصیل از آن بحث شده است. پس از اشاره کوتاهی به حیات و قدرت واجب‌الوجود که زائد بر ذات او نیست، به مسئله «عنایت» و صدور مخلوقات از مبادی عالیّه پرداخته است.

فصل سوم که در آن لطافتی از عنایت واجب‌الوجود و دقائقی از حکمت و رحمت حق تعالی بازگو شده است. فصل چهارم، به مسئله «شر» پرداخته است و شارح با نقل توهم کسانی که پنداشته‌اند شر در عالم اکثری است، بر این نظر است که اینان کسانی هستند که جز به عالم کون و فساد توجه ندارند و خود توضیح داده است که اولاً زمین نسبت به کل هستی آن قدر بی‌اهمیت و کوچک است که قابل اعتنا نیست و ثانیاً در همین زمین هم در مجموع خیر غالب است و شر نادر.

فصل پنجم، شرح و بسط این موضوع است که نفوس ناطقه، به چند دلیل و از جمله به لحاظ بقاء عِلَّتِ فَيَاضَةَ آنها، پس از مرگ تن، باقی هستند و فانی نمی‌شوند.

فصل ششم، در تناسخ و ابطال آن است که به تفصیل بررسی شده است و نکته مهم و قابل تعمق این است که ابطال تناسخ مبتنی بر حدوث نفس است؛ یعنی اگر کسی حدوث نفس را با حدوث بدن بداند، می‌تواند تناسخ را به دلیل این که مستلزم اجتماع دو نفس در یک بدن می‌شود، رد کند.

فصل هفتم، در لذت و الم است. در این فصل کمال قوه عقل نظری و عقل عملی و لذت آنها مورد بحث قرار گرفته است و به اختصار برخی از موضوعات اخلاقی از شعب حکمت عملی ام از تفاریح «حکمت»، و تفاریح قوای «شهوئه» و یا «غضبیه» تعریف و توضیح داده شده است؛ و آن‌گاه حال نفوس مختلف پس از مرگ به تفصیل بررسی شده است که تقریباً همان است که ابن‌سینا در فصل آخر مقاله نهم الهیات شفا مطرح کرده است.

فصل هشتم، در این فصل ضمن بیان مختصر در باب ابتهاج حق تعالی، به مراتب ابتهاج نزد نفوس مختلف و در واقع معاد روحانی برای نیکان و تبه‌کاران پرداخته است و این مبحث را با عباراتی شورانگیز در ترغیب آدمیان به تلاش برای رسیدن به آن سعادت و درود بر آدمیانی که با قطع علائق خاکی، خود را در معرض وزش بادهای ملکوتی قرار می‌دهند و دعا به درگاه مبدأ کل که عروج به آسمان قدس و اتصال به روحانیان را بر ما آسان سازد و بیان قصور ما به درگاه او که او را چنان که باید نشناختیم و نپرستیدیم، به پایان می‌برد.

فصل نهم، در عشق و شوق و هدایت الهی است.

فصل دهم، سعادت، آخرین مبحث این فصول ده‌گانه است که ضمن آن با تعبیر «مُثَلِّ تَخْلِيَه» - همان که در حکمة الاشراق (ص ۲۳۰)، «صُورُ مُعَلِّقَه یا مُثَلِّ مُعَلِّقَه» و «عالم اشباح مجرده» (همان، ص ۲۳۴) تعبیر کرده است - به تبیین نوعی معاد جسمانی لطیف پرداخته است.

«مورد چهارم»، در نبوات و آیات و منامات و اموری نظیر آنها، در سه تلویح که در ضمن چهار فصل تبیین کرده است:

تلویح اول، در نبوت است که ابتدا شروط یا خصال چهارگانه نبی را بیان کرده است که عبارتند از:

۱. از آسمان مأمور به اصلاح نوع بشر شده است.

۲. بیشتر علومش بدون تعلّم بشری و بلکه لدنی باشد.

۳. هیولای عالم و جهان ماده مطیع او باشد.

۴. خیر از غیب دهد.

سهروردی بر آن است که فقط اولی خاص انبیاء است و سه دیگر ممکن است از «إخوان تجرید» نیز برآید. در یک فصل، به اثبات نبوت و بیان کیفیت دعوت پیامبران پرداخته است. تأثر او از مقاله دهم الهیات شفا ابن‌سینا حتی در تبیین و تعلیل تشریح عبادات، کاملاً روشن است.

تلویح دوم، در بیان اسباب صدور افعال خارق‌العاده است و در ضمن آن در قالب سه فصل، این موضوع را تشریح کرده است. تأثر او از شفای ابن‌سینا باز هویداست.

فصل اول، در آن، به ذکر برخی از خوارق عادات و رفع استبعاد از صدور آنها پرداخته شده است.

فصل دوم، در آن، سبب ظهور برخی از خوارق عادات از غیر انبیاء و اولیاء تبیین شده است و از آن جمله، چشم زخم، سحر، نیرنگ‌ها، طلسم‌ها، بخورهای خاص را به اختصار ذکر کرده است.

فصل سوم، به توضیح این موضوع اختصاص یافته است که اگر اندکی از خوارق عادات از کسی صادر شود. در صورت مداومت، صدور بسیار، از او بعید نیست، چون موضوع اصلی، سببیت و علیت امری است و کمی و زیادی فرع بر آن است.

تلویح سوم، در اسباب انذارات است.

«مورد پنجم»، با عنوان «مرصاد عرشی» و در ۱۶ فصل. این فصول عموماً به صورت تمثیلی و رمزی و عبارات خطابی با هشدارهای تند و نصایح ارزشمند از یک حکیم متأله است و آن را که اهلیت است قطعاً به گوش جان



شارح فاضل تلویحات گاهی
ابتدا طرح کلی مبحث را با
توجه به اطلاعات عمیق
و مفصل خود طرح می‌کند
تا ذهن خواننده را آماده و
متوجه موضوع بحث کند و
آنگاه عبارات متن را تقطیع
کرده شرح می‌دهد؛ و گاهی
بلافاصله به تقطیع عبارات
متن و شرح آنها می‌پردازد.

مدرسه حکماء السهروردی

خواهد شنید.

در فصل دوازدهم پس از تذکر اینکه عمرت را تباه مساز که دیگر آن را باز نخواهی یافت، می‌گوید: روزگاری که حکمت شفاهی آموخته می‌شد، مثل زمان هرمس و پیش از او آغاثادیمون و نیز مثل فیثاغورس و انباذقلس، و بزرگ حکمت افلاطون، مقام حکمای بزرگ نسبت به آن گروه از حکمای مسلمان مسلط به علوم برهانی که می‌شناسیم، والاتر و ارزشمندتر بود و ذکر نام این بزرگان مسلمان با فیثاغورس، تو را نفریبید که اینان گرچه دقت‌ها کردند و مطالب را تفصیل دادند، بر بسیاری از اسرار پنهان پیشینیان و به خصوص پیامبران آنان آگاهی نیافتند. سهروردی معتقد است حکما در اصول مطالب هم‌رأی و متفقند و اختلافشان در تفصیل مطالب است؛ به نظر او همه حکیمان، در آنچه برای آخرت شایسته است مثل شناخت خدای یگانه و عقول و نفوس و معاد، متفقند و اختلاف، ممکن است از این باشد که بسیاری از سخنان آنان به رمز و مجاز باشد که نباید منکر آن شد، بلکه باید به گشودن رمز اهتمام ورزید. تو نیز ریاضت پیش‌گیر و به حق منقطع شو، شاید بررسی به آنچه رسیدند. و پس از نقل نمونه‌هایی از شهود روحانی افلاطون و دیگران، می‌گوید انسان تا ملکه خلع بدن حاصل نکند از حکیمان محسوب نشود؛ بنابراین تو به این شبه فلاسفه مخبط مادی توجه مکن که کار، بزرگ‌تر از این است که اینان گفته‌اند.

در فصل سیزدهم، صوفیه و اهل تجرید از مسلمانان را پیرو راه آن حکیمان دانسته است و معتقد است اینان نیز به آن مقامات دست یافته‌اند.

در فصل چهاردهم، روش‌هایی را برای سلوک این راه ذکر کرده است که برخی عبارتند از: ذکر دائم، گوشه‌نشینی، عبادت دائم، خواندن وحی الهی، نماز در اواخر شب که مردم خوانند، روزه که بهتر آن است که در آن، افطار تا سحر تأخیر افتد تا عبادت شبانه با گرسنگی انجام شود، و افکار لطیف و تخیلات مناسب امر قدسی برای تطیف باطن.

در فصل پانزدهم، مجدداً به بساطت نفس و این که جز حضور و ظهور، چیزی نیست بلکه وجود محض است، پرداخته است. سهروردی در این کتاب، در چند مورد، به مسئله تجرد و بساطت نفس و کیفیت ادراک حضوری پرداخته است و با بیان آن که «من» وجود محض است، این شبهه ایجاد می‌شود که نفس در وجود محض بودن با واجب مشترک است؛ و سهروردی پاسخ می‌دهد که تفاوت آن با واجب‌الوجود این است که او کامل است و نفس ناقص؛ و همین تفاوت کافی است البته این تبیین با نظر کلی سهروردی در حکمة‌الاشراق (ص ۱۱۹) که نفس، نور است و انوار در حقیقت نوری اختلاف ندارند و اختلافشان به کمال و نقص است، سازگار است.

در فصل شانزدهم، که آخرین فصل کتاب تلویحات است، ابتدا به تعریف «حال» و «مقام» از نظر صوفیه پرداخته است و سپس به بیان ۳۵ وصیت و نصیحت پرداخته که به قول شارح که سخن درستی است، این وصایا قابل تداخل در یکدیگرند و در آنها تکرار صورت گرفته است. ابن کمونه، فقط «توکل» و «شکر» و «رضا» را شرح کرده است. آخرین وصیت و نصیحت سهروردی این است که «مرا در دعای خوب خودت یاد کن»؛ فجزاه عنّا خیراً و شارکنا فی صالح دعائه و دعاء المؤمنین بحقّ محمد و آله الطاهرين.

پی‌نوشت‌ها

۱. تعبیر آزاد از مصحح: «شرحاً لا یرجح إلی الإطناب و لا یخل بشیء من أغراض الكتاب».

۲. و البته مواردی نیز دیده می‌شود که نیاز به شرح داشته است اما صورت نگرفته است.

۳. المشارع، ص ۳۲۰: «و لولا أنّ الناس یحبون التطویل ما جرى فی المنطق نزاع أصلاً؛ و قوانین قليلة بیّنة الصّحة خیر من قوانین كثيرة یقع فیها خبط و ان صحّحها مصحح یرتفع الی تصنیفات تنتهی الی کلام ضعیف یشبه حمل جبل بشعرة»؛ ص ۲۰: «و عندی التطویل فی نحو هذه المباحث تضییع للوقت»؛ ص ۶۴: «و یکفی هذا القدر و یرکه البسط أكثر من هذه»؛ ص ۷۷: «و کان التطویل فی نحو ما ذکرنا لیس له کثیر فائدة»؛ ص ۱۱۸: «و لولا کثرة غلط الناس فی هذا الباب ما طولنا هذا التطویل لأنّ فی أقل منه بلاغ»؛ ص ۲۲۳: «و لولا غلط وقع لکثیر فیها ما طولنا» و چندین مورد دیگر.

۴. اواخر جلد سوم همین شرح تحت عنوان «المورد الخامس - مرصاد عرشى».



سهروردی در تلویحات، در
چهار مقوله کم و کیف و این
ومتی، حرکت را روا دانسته
است، اما در هیات المشارع
(چاپ کربن، ص ۳۷۵)،
حرکت را در «وضع» و
(«این») معتبر دانسته است.

۵. مجموعه مصنفات شیخ اشراق، ج ۱، ص ۱۹۸.
۶. المشارع، ص ۵.
۷. شرح حکمة الاشراق، چاپ سنگی، ص ۴۱، هر چند که نامی از او نبرده است و البته ملاصدرا در حاشیه خود بر آن (همان صفحه)، توضیح داده است که قطب‌الدین ابن تحقیق را از سخن ابن کمونه در شرح تلویحات گرفته است.
۸. رساله التصور و التصدیق، چاپ شده در آخر الجوهر النضید به اشراف محسن بیدارفر، انتشارات بیدار، قم ۱۳۶۳، ص ۳۱۵ به بعد، که عین کلام ابن کمونه را نیز نقل کرده و موضوع را بسط داده است.
۹. همان، ص ۳۰۷.
۱۰. حکمة الاشراق، ص ۱۵.
۱۱. تفصیل بحث علم، علاوه بر متن، در طبیعیات، در مبحث «عقل» و در هیات در مبحث «تجربید» باید جستجو شود.
۱۲. الاشارات، ص ۱.
۱۳. القسطاس المستقیم، تصحیح مصطفی بن السید محمد القبانی الدمشقی، قاهره، بی‌تاریخ.
۱۴. التنقیح، تصحیح و تحقیق غلامرضا یاسی‌پور، با مقدمه احد فرامرزی قراملکی، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی، صدر، ۱۳۷۸، ص ۵: «المنطق قسطاس ادراکی یوزن به الافکار...».
۱۵. قائل به این قول، ابن‌بهریز است در کتاب حدود المنطق، ص ۱۰۲ به ضمیمه المنطق لابن‌المقفع، با مقدمه و تصحیح مرحوم محمدتقی دانش‌پژوه، انتشارات انجمن فلسفه ایران، ۱۳۵۷، ص: «الحدّ مقالٌ وجیزٌ دالٌّ علی ذات الشیء المحدود».
۱۶. حکمة الاشراق، صص ۱۸ - ۲۱.
۱۷. التلویح الاول فی الجهات... قال: «و یعتبر الوقت المعین و غیر المعین...» و شارح چگونگی بازگشت همه جهات را به ضرورت بحسب ذات توضیح داده است.
۱۸. تحت عنوان «ضابط: قال المعلّم: الجهات واجب و ممکن و متمتع و محتمل». در آخر آن گفته است: «و کل جهة اذا جعلت جزء المحمول فالربط ضروری».
۱۹. برای آگاهی از نظر شارح، نک: صص ۲۴۶ - ۲۴۷ (المرصد الخامس، التلویح السادس).
۲۰. شرح الاشارات، ج ۱، ص ۲۸۴.
۲۱. تعبیر «استغزار نتایج» چنان که در متن و پاورقیها ذکر شده است بسیار مورد اختلاف نسخ است. مثلاً مصحح الشفاء، «استقراء» را انتخاب کرده و مصحح النجاة، والبصائر ابن‌سهلان و المعتبر ابوالبرکات «استقرار» را؛ اما در نسخه‌های مختلف التلویحات و الشجرة الالهية اثر شهرزوری علاوه بر این دو تعبیر، گونه‌های مختلفی نیز نقل شده اند و علی‌رغم تتبع، درستی تعبیر برای مصحح روشن نشد و با حدس و احتمال این که شاید مقصود بسیاری مقدمات باشد، «استغزار» انتخاب گردید.
۲۲. در این نوشتار به استخراج و تبیین نظرات انتقادی و یا نظرات خاص ابن کمونه، که در این شرح مطرح کرده است، پرداخته نشده است.
۲۳. و این گزارش سهروردی از وجود سنگواره‌ها در سهرورد، علاوه بر تبیین و توجیه فلسفی، ارزش باستان‌شناسانه نیز دارد، که علی‌القاعده باید برای سازمان‌ها و محققان مرتبط با این مسئله، قابل توجه باشد.
۲۴. خطی مجلس، شماره ۲۷۵۲، صص ۳۵۲ - ۳۵۳.
۲۵. ازیلة النفس و بقاؤها (مشمول بر سه رساله از رسائل ابن کمونه)، رساله دوم تحت عنوان مقاله فی أنّ النفس لیست بمزاج البدن و لا کائنة عن مزاج البدن، صص ۱۴۹ - ۱۹۱، تصحیح انسیه برخواه، انتشارات کتابخانه مجلس شورای اسلامی، تهران ۱۳۸۵.
۲۶. از جمله، نگاه سهروردی به نظریات ابن‌سهلان ساوی و ابوالبرکات بغدادی، قابل توجه است.
۲۷. الشفاء، المنطق، مدخل، مقاله ۱، فصل ۲، ص ۱۲ به بعد؛ همو: تسع رسائل فی الحکمة و الطبیعیات، رساله ۵: أقسام العلوم العقلية، بمبئی، ۱۳۱۸ق، صص ۱۰۴-۱۱۸.
۲۸. حکمة الاشراق در «مجموعه مصنفات شیخ اشراق»، جلد دوم، صص ۸۲ - ۸۴.
۲۹. از جمله، مفاتیح‌الغیب، تصحیح نجفقلی حبیبی، انتشارات بنیاد حکمت اسلامی، صدر، ۱۳۸۶، ص ۳۹۵.
۳۰. و با بیان جایی برای شبهه مشهور به شبهه ابن کمونه نخواهد بود، زیرا دوگانگی و تکرار در هستی صرف قابل تصور نیست. (ابراهیمی دینانی، غلامحسین: شعاع اندیشه و شهود در فلسفه سهروردی، انتشارات حکمت، چاپ دوم ۱۳۶۶، ص ۶۵۶).